

انسان گرایی در اشعار شمس لنگرودی

مرجان رضاتاجی^۱



چکیده

شمس لنگرودی از جمله شاعران متفکر و متعهد ادبیات معاصر کشورمان به شمار می‌آید که تفکر او در اعماق باورهایش ریشه دارد و تعهدش در ارزش گذاری به احساسات و عواطف مردم. او را می‌توان از جمله پرکارترین چهره‌های حوزه‌ی شعر و پژوهش‌های ادبی پس از انقلاب به شمار آورد. یکی از مؤلفه‌هایی که در طول سال‌های متمادی در آثار ایشان حضوری دائمی و مستمر پیدا کرده است، انسان به ویژه انسان معاصر است. او شاعری است مؤثر و مانا که دغدغه‌های من شخصی او نماینده‌ی گرفت و گیری‌های عامه‌ی انسان‌های پیرامونش می‌باشد. مقاله‌ای که پیش رو داریم در سه بخش کلی تدوین گشته است بخش نخست معرفی شاعر و سال شمار زندگی و آثار او، بخش دوم انسان و انسان گرایی از دیدگاه صاحب نظران و شمس لنگرودی، و بخش سوم هم انسان و اقسام آن نظیر (انسان عام، انسان خاص، مشاهیر و قدیسان).

کلید واژه: شمس لنگرودی، انسان، انسان عام، انسان خاص، مشاهیر، قدیسان

مقدمه

هر شاعر بنابر دوره زمانی که در آن زندگی می‌کند و یا جامعه‌ای که در آن رشد یافته نگاه خاصی به بشریت و جایگاه انسان دارد که بسیار متفاوت با شاعران پیش از خود می‌باشد و مختص همان دوره و شاید هم ادوار بعدی خویش است. زیرا که اگر شاعر به این گونه نگاه معتقد نباشد، نمی‌توان او را شاعر معاصر نامید. دکتر شریعتی معتقد است که انسان ماهیتاً دارای سه خصیصه است «اول موجودی خودآگاه است، دوم انتخاب کننده و سوم آفریننده... و تمام خصوصیات دیگر انسان از این سه اصل منشعب می‌شود» (شریعتی، ۱۳۵۸: ۱۰۵). با توجه به این تعریف مسلم است که شاعر یا هر هنرمند دیگر نمی‌تواند در مورد انسان و شرایط حاکم بر آن و تعهد انسانی که بر دوش دارد بی تفاوت باشد و خواه ناخواه به نوعی در اثر هنری خود با آن دست و پنجه نرم می‌کند. بنا بر این تعاریف شمس لنگرودی بی شک از جمله هنرمندان متعهد عرصه‌ی شعر و ادب به شمار می‌آید. هنرمندی که در لابه لای اشعارش سایه‌ی همدلی و هم‌دردی با عموم انسان‌ها به خوبی دیده می‌شود زیرا که او با مردم و در مردم زندگی می‌کند با گوش آنها می‌شنود و با چشم آنها می‌بیند و با قلب آنها عاشق می‌شود و در نهایت دست در دست آنها در دست‌های کوچک‌های زمان قدم می‌زند بدون افسوس دیروز و دغدغه‌های فردا. زیرا که او فرزند خلف زمان خویش است و به آن می‌بالد. او متولد ۲۶ آبان ۱۳۲۹ در محله‌ی آسید آباد لنگرود است. شمس در خانواده‌ای ادب پرور و مذهبی رشد کرد. پدرش از روحانیون به نام آن زمان بود که مدت بیست و پنج سال مسئولیت مسجد جامع لنگرود را به عنوان امام جماعت بر عهده داشت. شمس دوره‌ی دبستان و دبیرستان را در لنگرود و دوره دانشگاه را در رشت، در مدرسه عالی بازرگانی طی کرد و در همین دوران بود که آشنایی با اشعار شاملو و سرودن به شیوه‌ی او آغاز گردید.

از سال ۵۲ تدریس او در زمینه‌ی ادبیات فارسی در مدارس رشت به طور جدی آغاز شد. و سال بعد مدرک لیسانس خود را در رشته‌ی اقتصاد اخذ نمود. در سال ۵۶ به تهران بازگشت و در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان استخدام شد اما ۲ سال بعد اخراج گردید.

شمس از سال ۶۶ شروع به سرودن شعر کرد اما نام او از سال ۱۳۶۵ بر سر زبان‌ها افتاد زمانی که شعر بلند خاکستر و بانو از او منتشر شد.

از شمس لنگرودی تا کنون ۱۴ مجموعه شعر به چاپ رسیده است با نام‌های: رفتار تشنگی / در مهتابی دنیا / خاکستر و بانو / جشن ناپیدا / قصیده لبخند چاک چاک / اشعاری برای تو که هرگز نخواهی شنید / نت‌های برای بلبل چوبی / ۵۳ ترانه عاشقانه / باغبان جهنم / ملاح خیابان‌ها / لب خوانی قزل آلائی من / می‌میرم به جرم آن که هنوز زنده بودم / رسم کردن دست‌های تو / شب نقاب عمومی، و همین طور ۲ رمان با نام‌های رژه بر خاک پوک و شکست خوردگان را چه کسی دوست دارد، ۳ داستان برای کودکان و چند اثر پژوهشی با نام‌های: گرد باد شور جنون تحقیقی در سبک هندی و اشعار و احوال کلیم کاشانی / مکتب بازگشت تحقیقی در تاریخ و شعر دوره‌ی افشاریه، زندیه، قاجاریه / مجموعه‌ی چهار جلدی تاریخ تحلیلی شعر نو / از جان گذشته به مقصد می‌رسد در آثار و احوال نیما یوشیج / رباعی محبوب من پژوهش و گزینش رباعی‌ها. / روزی که برف سرخ از آسمان ببارد پژوهش و گزینش تک بیت‌ها.

دیدگاه شمس در مورد انسان

اساساً، مسأله و دغدغه شمس، خود انسان است. اما فرقی با اومانیسم در این است که آنها انسان دوست هستند اما شمس انسان گراست و از آن جا که انسان‌گرایی به صورت جزء جدایی‌ناپذیر ماهیت شعر امروز در آمده است نوعی تعهد انسانی و

اجتماعی، در قالب مسائل انسانی، در اشعار شاعران بزرگ معاصر به چشم می‌خورد به طوری که بخشی از رسالت آنها گشته است و انگیزه‌های این شاعران در پرداختن به انسان، بسیار متفاوت با نگرش شاعران کلاسیک، در ارتباط با چنین مقوله‌ای می‌باشد. بنابراین انسان و زندگی او تعریفی نو و مناسباتی بدیع را به دست داده و اشعار و آثار این بزرگان جنبه‌های تازه تری از روح و دنیای آنها می‌نمایند. (باقی نژاد، ۱۳۸۷: ۱۳).

شمس لنگرودی با رای و نظر او مانیسم‌ها که انسان را راس همه‌ی مخلوقات و در مقابل کلیسا قرار می‌دهند موافق نیست زیرا که، تعاریف آنها با سانسیتی مانتالیسم (احساساتی گرایی) همراه است. اما تعریف شمس در باب انسان با ناتورالیسم برابری می‌کند. «ناتورالیسم مکتبی است که در سال ۱۸۷۷ به صورت قیامی علیه پیش داوری و قراردادهای اخلاقی و مذهبی پا به میدان گذاشت. سانسوری را که جامعه بر بخشی از مظاهر طبیعت و زندگی اعمال کرده بود را در هم شکست و پای بندان عرف و عادت و قراردادهای اخلاقی را به خشم آورد و بر ضد خود تحریک کرد. سخن گفتن از زشتی‌ها فجایع و فقر و بی عدالتی و همین طور انتقاد تلخ از مبانی جامعه، مشخصه‌های آثار ناتورالیستی می‌باشد». (سید حسینی، ۱۳۸۵: ۴۰۸).

شمس معتقد است که علت شور بختی انسان، در اشرف مخلوقات بودن او ختم می‌شود و این که انسان خود را اشرف تمام مخلوقات و هستی می‌داند. و به خود این اجازه را می‌دهد که فجیع ترین جرم و جنایت‌ها را انجام دهد. در حالیکه اگر کمی دقیق تر شویم خواهیم دریافت که انسان در این هستی عظیم با توجه به حضور دیگر کائنات اعم از کهکشان‌ها و یا موجودات بسیار ریز اعماق اقیانوس‌ها و تکامل و تولید مثل سریع و عجیبشان، ذره‌ای بیش نیست.

انسان در مراتب هستی چندین دوره را گذرانده است. او در دوران اساطیری با خدایان کشتی می‌گرفت، بعد چنین انگاشت که دیگر مقابله با خدایان در حد توان او

نیست بنابراین تبدیل به هرکول شد و بعد از آن پهلوان گردید و رستم شد تا به جنگ اهریمن و دیوها رود. بعد از آن مدرنیزم پا به میدان گذاشت آدمی تبدیل شد به دن کیشوت و آرام آرام پایین آمد و بعد به شکل حشره‌ای ناچیز و پست در مسخ کافکا ظاهر گردید حال چنین مطالبی که درباب اسطوره بودن انسان تا به مرحله‌ی مسخ شدنش گفته و نوشته شده است، تخیل نیست بلکه اصل واقعیت است.

بنابراین، اشرف مخلوقات بودن انسان توهمی بیش نیست زیرا که او از مرحله‌ی کشتی با خدایان به سوسک در تفکر بشر تبدیل گشته است. مراحل پایین تر هم دارد تا به آخر. اما این نظریات در باب بشریت نه مطلقاً خوب است و نه بد. مشکل این جاست که انسان با چنین گمانی در ارتباط با شرافت خلقتش به خود مجوز نجات بشریت داده و چنین تصور می‌کند از عهده حل مشکلات تمام هستی و انسان‌ها برمی‌آید که البته چنین نیست زیرا انسان محاط در هستی است نه محیط بر آن.

به عقیده‌ی شمس، انسان همانند ماهی در اقیانوس است و این ماهی هرچه قدر هم دانشمند باشد باز هم تنها قدرت شناخت محیط اطراف خودش را دارد و شوربختی آدمی که از آن سخن رفت هم حکایت همین تمثیل را دارد که، انسانی که تنها قادر به شناخت محیط اطراف خویش نیست حال چگونه می‌خواهد مشکل جهان را حل کند. انسان‌هایی که قصد ساختن دنیا را دارند خود چند دسته هستند:

۱) عده‌ای فیلسوف‌اند و تلاش می‌کنند که بفهمانند. اما داستان این است که هیچ وقت نخواهند فهمید.

۲) عده‌ای هنرمندند، اینان کسانی هستند که معتقدند هیچ چیز نمی‌دانند و می‌خواهند که بدانند و به قول سهراب سپهری: «ما هیچ ما نگاه».

۳) گروه بعدی، سیاستمداران هستند که چنین می‌انگارند که هیچکس هیچ چیز نمی‌داند و فقط آنها هستند که می‌دانند بنابراین مردم هیچ نباید بگویند زیرا که ما باید

بگوییم چون ما فقط می‌دانیم. و در نهایت نتیجه‌ی این عملکرد چنین می‌شود که آدمیان در خود می‌لولند و جنجال به پا می‌کنند بدون این که هیچ چیز و هیچ کس سر جای خودش باشد.

انسان در دیدگاه شمس گوسفندی است که به قربانگاه می‌رود «نمی‌داند به قربانگاه می‌رود گوسفندی که از پی کودکان می‌دود / که عقب نماند». (۶۷۱:۵۶). گوسفند در این نمونه نماد عام است. نماد عام، نمادی است که «عموماً در فرهنگ هر جامعه‌ای وجود دارند و معنای آن برای اکثر اهل آن فرهنگ آشناست مانند: کبوتر، سیب، آئینه». (فرزاد، ۱۳۷۹: ۸۷).

اما بهترین راه حل نجات انسان معاصر این است که با هستی هماهنگ شود زیرا که این کهکشانی زیبا، باز است و حالا بستگی به آن دارد که ما چه قدر بتوانیم پرواز کنیم و یا حتی اینکه چه میزان پرواز بلد باشیم بنابراین تنها راه رهایی و پریدن، داشتن خرد و آگاهی است، هر چه میزان آگاهی و خرد ما بیشتر باشد به همان میزان ناآگاهی هم بیشتر می‌شود. ناآگاهی، یعنی نادانستگی و کارهای ما همه از روی ناآگاهی و دروغ است. دروغ از این جهت که حداقل راست نیست و در نهایت ما هر جا برویم آنی نیستیم که هستیم. نقابی عمومی بر چهره داریم و این تمامی شور بختی انسان‌هاست. (برگرفته از مصاحبه حضوری با شمس، لنگرودی، ۲۶ شهریور ماه ۹۰).

بررسی انسان در اشعار شمس لنگرودی:

انسان در اشعار شمس، حضوری برجسته و عمیق دارد. او شاعری است معاصر و دغدغه‌های من‌شخصی او، نماینده‌ی گرفت و گیرهای عامه‌ی انسان‌های جامعه، و یا شاید هم فراتر از جامعه اش باشد.

انسان و مفاهیم آن در شعر شمس، جلوه‌های گوناگون دارد. در سراسر اشعار این

شاعر می‌توان ردپای انسان و انسان‌های متفاوت را به خوبی دید اما با ساختاری دیگر گون که این تفاوت در خط سیر زمانی ادوار زندگی شمس و اشعار او از ابتدا تا به امروز مشخص می‌شود. او در اشعارش، من خویش را وسعت بخشیده است، تا جایی که توانسته به زبان دیگر انسان‌ها سخن بگوید. از درد دل‌ها و کم و کاستی‌های آنها مطلع باشد به گونه‌ای که با آنها یکی گشته و خود را به جای آنها قرار داده است و این گونه است که فی الواقع رسالت خویش را به پایان می‌برد. زیرا که «شاعر اصیل، خواه ناخواه مسئول است. مسئولیت، چیزی درونی است که هرگز نمی‌توان به زور از خارج به او تکلیف کرد». (براهنی، ۱۳۷۱: ۲۵۶). این مسئولیت‌پذیری و انسان‌گرایی را در اشعار شمس در حالات مختلف و وضعیت‌های گوناگون می‌توان یافت. گاه شاعر در قالب انسان عام با من جمعی سخن می‌گوید و گاهی از منظر گاه انسان خاص سخن می‌گوید و یا اینکه مخاطب او انسان‌های خاص و خویشاوندان و نزدیکانش است. برخی اوقات با دخالت مشاهیر و بزرگان تاریخ هدف و منظور سخن خود را بیان می‌کند و گاهی هم قدسیان را دست مایه افکار خود می‌سازد تا رسالت و منظور غایی بیانات خویش را برای مخاطب درونی کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

حضور انسان در معنی عام (بشر) در اشعار شمس:

همان‌طور که گفته شد گاهی شمس، مستقیم با خود انسان در معنی عامش ارتباط برقرار می‌کند و این انسان و یا بشر را نماینده‌ی جمعی خویش قرار داده است و از زبان او حرف می‌زند و در اکثر جای‌ها به توصیف و بررسی ذات وجودی او پرداخته و حضورش را در جامعه و گرفتاری‌ها و معضلاتش بازگو می‌کند.

— انسان همواره زود به دنیا می‌آید/ و زندگی لحظه‌ایست که طول می‌کشد/ و زندگی گلدانی است که همیشه از گل خالی می‌ماند (مجموعه‌ی اشعار، ۱۳۹۰: ۳۳).

(همان: ۲۷)

-عباس / پیشتر مرو/ که فروخواهی رفت / این باغ شاد شکوفه‌ها نیست / شوره زار
 است و با تلاق نمک / که طعامش را می جوید (باغبان جهنم، ۱۳۹۱: ۶۹۱)
 -از پله‌ی سنگی بالا می‌رویم / من، فرزانه، الیانا / و می‌بینیم جنگ را / که مثل گاهواره
 زمان را تاب می‌دهد (شب نقاب عمومی، ۱۳۹۰: ۷)

مشاهیر

در اشعار شمس لنگرودی نوعی گرایش و نزدیکی نسبت به آراء و نظرات برخی مشاهیر و انسان‌های بزرگ به چشم می‌خورد که در واقع برگرفته از نوعی هم‌اندیشی با آنهاست. به عنوان مثال وقتی که از لرد بایرون (شاعر مکتب رمانتیک) سخن می‌گوید، به نوعی روحیه و رویکرد انسان دوستانه‌ی لرد بایرون و یا سودائی شاعر برایش بسیار جذاب است و اهمیت دارد.

زیرا که شمس «روان جاری یک دوست داشتن دائم است و دقیق‌ترین عواطف انسانی به نوع بشر و به انسان در اشعار او نهفته است». (رادوند، ۱۳۸۷: ۱۵۰).
 او نوعی سوداءزدگی و نگاه سوررئالیستی را در وجود و نگرش افرادی مانند، ونگوگ (نقاش هلندی) و ریتسوس (شاعر معاصر یونانی) می‌بیند که ارتباط موازی با نقطه نظرهایش دارند و ناخودآگاه جذب آنها شده و در اشعارش منعکس می‌شوند زیرا تمامی این افراد فصل مشترکی با شمس دارد. انسان دوست و سودازده هستند، سودازده به معنی دارا بودن شور جنون و رویا در زندگی. تصویری می‌شود شور سرکشی و شور زندگی در وجود این بزرگان در روحیه و رویکرد شمس تاثیر به‌سزایی داشته است.
 بنابراین شاعر وجه مشترکی بین خود و آنها احساس می‌کند و خط سیر اینان را پی می‌گیرد این پی‌گیری به منظور الگوبرداری و تقلید رفتاری نیست بلکه تأثیرات فکری

- آه پابلو، شاعر زندگی! / پرسش‌های مان به پرسش زندگی افزودند (همان: ۹۷).
- پابلو نرودا: شاعر شهیر کشور شیلی (۱۹۰۴-۱۹۷۳) آثار وی: زادگاه باران، منزلگاهی بر زمین، آتش ویران گر، سرود همگانی و...
- برای گاليله چه فرق می‌کند اکنون/ که زمین گرد باشد یا نباشد (همان)
- گاليله: ریاضی دان و فیزیک دان ایتالیایی (۱۵۶۴-۱۶۴۲).
- بر ما ببخشائید صلاح الدین / باور کنید گمان می‌کردیم / ترنای جنگهای صلیبی پایان یافته است / که به خاک تان سپردیم (باغبان جهنم، ۱۳۹۱: ۳۲).
- صلاح الدین: صلاح الدین ناصر ایوبی چهارمین از ایوبیان دمشق. جلوس (۶۲۴ هجری. ۱۲۲۷ م). (معین، ۱۳۸۸: ۱۰۲۶).
- وزخم شانهای با یرون / که شعله کشان از کرانه‌ی استانبول می‌گذشت / نمی‌دانم سبیری تا کجاست / سوراخ تلخ سرانگشت فرانکورا ندیده ام / که در قطرات خون لورکامی سوخت. (باغبان جهنم، ۱۳۹۱: ۶۱۲)
- لورکا: شاعر اسپانیایی. (۱۹۳۶-۱۸۸۹ م). از آثار وی: مجموعه اشعار، شاعر نیویورک، آوازهای کولی.
- باران عصرهای بهشت / برف تند نیمروز جهنم / شب‌بزم آب شده در دهان / سیب خنک / تقطیر موسیقی موتزارت / افسانه نیما (همان، ۱۳۹۱: ۹۳).
- موتزارت: ولفگانگ آما دوئوس موزار (۱۲۹۷-۱۷۵۶ م) موسیقی دان و آهنگ ساز اتریشی. (معین، ۱۳۸۸: ۲۰۳۹).
- عزیز دلم، همه‌ی این حرف‌ها بهانه است / برای من و تو این دنیا را شلوغ کرده اند / ما می‌نوازیم / و ماه نیمه پرده‌های صبور، مولانا، پاپ همه خارج می‌رقصند (ملاح خیابان‌ها، ۱۳۹۱: ۹۴).
- می‌خواهم بگویم عطاری قدیمی است / اما عطار که قدیمی نبود / و شرح آمدنت

را پیشاپیش گفته است/می خواهم شبی مولانا را به خانه‌ی خود دعوت کنم/و بینم / کلمات تو را/از تکلم شمس باز می شناسد(همان:۹۳).

• دریغا/که این همه شادی بر آستانه‌ی من بیارد/و من کلید خلوت حافظ نباشم(ملاح خیابان ها، ۱۳۸۹:۸۹)

• قاطر دن کیشوت/مایه‌ی رشک رخس است. (همان:۸۶)

دن کیشوت: اثر سروانتس. (۱۶۱۶-۱۵۴۲). م رمانی است به زبان اسپانیایی و انتقاد هجوآمیزی است از ابتدالات نظم شوالیه گری. (معین، ۱۳۸۸:۵۴۵)

• عکس‌های تو را دیدم/اشباحی از لنین، تروتسکی، الوار، بچه‌ها /حالا بگوئید/که راس استوانه کدام و قاعده اش کدام است(ملاح خیابان ها، ۱۳۸۹:۷۲).

لنین: ولادیمیر ایلیچ اولیایوف. (۱۹۲۴-۱۸۷۰م) بنیانگذار رهبر کمونیست و دولت نوین شوروی(همان:۸۲۴). تروتسکی: لئون داوویویچ تروتسکی. (۱۹۴۰-۱۸۷۹). ممتفکرو مارکسیست انقلابی روسیه.

الوار: اوژن-امیل-پل گرنندل معروف به پل الوار (۱۹۵۲-۱۸۹۵م) نویسنده‌ی فرانسوی. وی یکی از رهبران جنبش سوررئالیسم بود و پس از سال ۱۹۳۸ عضو حزب کمونیسم شد.

(هدف شاعر از آوردن این مشاهیر، بُعد انقلابی و کمونیستی آنهاست)

• چه بود زندگی/تو اگر نبودی/صبحانه‌ای و ناهاری/پاییزی و بهاری/و ضیافت افلاطونی سرد و راه پیمایی سقراط/به سوی جنگل شوکران(ملاح خیابان ها، ۱۳۸۹:۴۳)

• روشن تر از خاموشی چراغی ندیدم/و سخنی /به از بی سخنی نشنیدم«چنین گفت بایزید شما بسطامی. (همان:۷۹)

گاهی اوقات شمس از مشاهیر و حضور آنها استفاده‌ی کاربردی می کند برای توصیف گرفتاری‌ها و ناهماهنگی‌های جامعه. مشکلاتی که هم می تواند، ناشی از

جبرزمانه باشد و هم بستر اجتماع به گونه‌ای که شاعر را دردمند ساخته و با دخالت و دعوت این افراد در شعرش مفاهیم و اهدافش را درونی تر و ملموس تر می‌کند. شمس نوعی ارتباط غیر مستقیم و بی واسطه با این مشاهیر برقرار می‌کند زیرا «شاعرانی که عاشق تر زیسته اند، حضور فراگیرتری از آدمی را دریافته اند، رابطه‌ی بی واسطه تری را میان انسان‌ها نوید داده اند» (مختاری، ۱۳۷۲: ۷۶). و مثال هایی که خواهیم آورد خود مبین چنین حضور و ارتباطی می‌باشند.

• راننده‌ی مرگ/با سروروی خاک آلود گفت/ما مأموریم و معزور/پای بریده‌ی شاملو را می‌دیدیم/که در پی کامیون راه افتاد(باغبان جهنم، ۱۳۸۹: ۶۳)

• دیرآمدی موسی/دوره‌ی اعجازها گذشته است/عصایت را به چارلی چاپلین هدیه کن تا کمی بخندیم(همان: ۶۴)

• ازردبام زمان بالا می‌روم/پنجره هایش را پاک می‌کنم/از پشت شیشه‌های شسته پاسبان بی رمقی می‌بینیم/پیری خاموش /که هدایت و نیما در گودالش می‌گذارند(مجموعه اشعار، ۱۳۸۹: ۳۳۶).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

قدیسان

حضور پررنگ و پر بسامد قدیسان در اشعار شمس لنگرودی، نوعی گره خوردگی شاعر را با هویت گذشتگان و آراء و افکار ایشان، نشان می‌دهد. اسطوره و عناصر مذهبی و تمامی افراد و اجزایی که با اسطوره وادیان الهی ارتباط دارد در واقع دغدغه‌های شاعر بوده اند. البته این عناصر یا اساطیر و قدیسان در آثار شمس و نگاهش به آنها با دیگر شاعران بسیار متفاوت است و از این جهت که نوعی طنز تلخ، در پس آنها پنهان گشته است. اما نکته این جاست که، شاید شمس تنها کسی باشد که نگاهش به اسطوره و قدیسان این گونه است. زیرا اسطوره، کمی خودی تر می‌شود و به نوعی

رنگ عوض می‌کند زیرا به قول سارتر: «شعر دراصل اسطوره‌ی انسان را می‌سازد».
(سارتر، ۱۳۸۸: ۷۱).

شمس در اشعارش قدیسان را می‌آورد اما به نوعی آنها را با عوامل شهری وانسان معاصر گره می‌زند و با نگاهی ساختارشکنانه به بررسی مسائل آنها می‌پردازد. اینان پسران نوح اند/قول داده اند/ثروت بانک‌ها را از هواپیما به تساوی قسمت کنند/فقط ایوب/مانده است که به خانهای سالمندان راهش ندادند(۵۶:۷۲۶). همان طور که اشاره شد در این مثال شاعر ایوب را که از قدیسان است را می‌آورد و بعد به خانهای سالمندان روانه اش می‌سازد که البته این گونه سرایش تنهایی تواند در طنز نگاه وسیالی تفکر شاعر ریشه داشته باشد نه صرفاً اعتقادات او.
نمونه‌ای دیگر:

• پیامبر من/ایوب ستمگر/تو که منجی خود نیز نبوده‌ای/از چه مرا برگزیده‌ای (پنجاه و سه ترانه‌ی عاشقانه، ۱۳۹۱: ۴۴).

در اصل تفاوت در طرز نگاه شمس به اسطوره با شاعران دیگر، همین طنز آمیز بودن نگرش اوست به قدسیان و اساطیر و... زیرا او طنز را در خدمت کار خود می‌گیرد و قدیسان در اشعار او تبدیل به مردمی عادی و صمیمی می‌شوند. مانند این نمونه

• نوح خواهد آمد/و کبوترش را/بر میدان‌ها و اداره‌های دفن شده در طوفان رها خواهد کرد/تا بر نک بانک‌ها بنشیند/و از رستگاری/خبر آورد/قدری شتاب کن باران/ببین دلال‌های چوب چگونه/به هر سوئی می‌دوند و عرق می‌ریزند(باغبان جهنم، ۱۳۹۱: ۴۷).

زیرا در اساطیر هست که نوح کبوتر را پرواز می‌دهد و کبوتر بر بلندترین کوه می‌نشیند و وقتی بر می‌گردد حضرت نوح می‌بیند که پای پرنده خشک است و می‌فهمد که آب دارد کم می‌شود و شمس هم در شعرش همین پرنده را می‌آورد با این تفاوت

که بر بلندترین بانک می‌نشینند و وقتی که بر می‌گردد، دلال‌های چوب همه خوشحالند که زود قراراست کشتی را بسازند و پول بگیرند. بنابراین روند اسطوره در اشعارش به صورت اسطوره زدائی نیست بلکه اسطوره شکنی است. و اساساً شاعر از این مقوله استفاده‌ی کاربردی کرده است و همان طور که خود معتقد است که «من اسطوره را می‌گیرم، می‌شکنم و دوباره سازی می‌کنم» (بر اساس مصاحبه حضوری، زمستان ۹۰) در مورد دیگر شاعران هم تقریباً حکم به همین صورت است اما با این تفاوت که به عنوان مثال فردی هم چون شاملو هم از عناصر اسطوره‌ای و قدسیان به وفور استفاده کرد. امانوعی نگاه روایی و روایت‌گونگی دارد مانند مرگ ناصری که عیناً خود داستان را روایت می‌کند. و به نوعی سمبل‌سازی می‌کند اما شمس پرندگی نوح را روی بانک می‌نشانند نه برکوه، که همه‌ی این عناصر و رویکردهای بدیع شمس به خاطر نگاه پست مدرنی اوست زیرا در پست مدرنیسم همه چیز به شوخی گرفته می‌شود و معتقدند که هیچ چیز این دنیا جدی نیست و می‌خواهد که به نحوی جبران محرومیت‌ها و معضلات را به نوبه‌ی خود بکند زیرا که در اصل «آفرینش هنری، به منزله‌ی جبران محرومیت‌ها، کمبودها، گشایش کشاکش‌های روانی است» (ستاری، ۱۳۶۶: ۲۱). شاعر پست مدرن سعی دارد علاوه بر دیدن این مشکلات و مسائل راه حلی هم برایش بیاندیشد آن هم از طریق منعکس کردنشان از طرق مختلف در آثارش «بسیاری از آثار ادبیات پست مدرن... آن چنان ژانرهای ادبی و سطوح سبک‌شناسی و فرهنگی و موضوع‌های جدی و غیر جدی را در هم می‌آمیزند که تن به هیچ نوع طبقه‌بندی برطبق دستور العمل‌های سنتی ادبی نمی‌دهند» (داد، ۱۳۹۰: ۹۸). بنابراین همه چیز اساطیر با این نوع طرز نگاه برایش مسخره می‌آید زیرا به هیچ چیز جدی نمی‌نگرد

همانند:

• پیامبر معزولم/ در آتش روح خویش/ بع بع گوسفندان را می‌شمارم/ و امت خود

ملت است زیرا هم رنگ آنهاست و اجزاء و کلماتش رنگ و بوی شعر کلاسیک را ندارد. زیرا بیشتر اوقات دیده می‌شود شاعر در امروز زندگی می‌کند اما تخیل و تفکرش و حتی جنس کلماتش با گذشته پیوند دارد به طوری که هنوز افراد در شعرش چارق به پادارند و دامن کشان می‌روند. البته این بدان معنی نیست که انسان‌ها باید با گذشته‌ی خویش قطع ارتباط کنند، زیرا «انسان چیزی نیست جز تجربه‌هایی که... به طور خودآگاه و ناخودآگاه دچار آن شده است. گذشته‌ی انسان همیشه به حال سایه افکنده است و انسانی که امروز زندگی می‌کند چیز جز گذشته‌ی خود نیست...» (براهنی، ۱۳۷۱: ۱۶۱).

سخن پایانی

به طور کلی می‌توان گفت: زبان شمس لنگرودی برگرفته از مسائلی است که در دنیای اطراف وجود دارد همانند انسان که از آن سخن رفت، و با توجه به موضوعات مختلفی که در شعر شمس وجود دارد نمی‌توان از یک منظر به آن نگریست و دید خواننده نسبت به شعرش متفاوت است. یعنی آشنا زدا و هنجار شکن است و بی تردید خوانشی آشنا زدا را می‌طلبد. شمس لنگرودی از نظر اندیشه‌ی شعری، تا قبل از دهه‌ی هفتاد به مسائل اجتماعی و سیاسی روز توجه داشته و این مسائل را در قالبی نمادین به کار برده است. اما پس از آن شاعر بینش فلسفی پیدا کرده و کاربرد عاطفه‌ی شعری در شعر او جلوه گر شده است. این عاطفه‌ی انسانی را می‌توان در اندیشه و کلام اکثر هنرمندان دید. شمس لنگرودی برای تبیین و تحلیل اندیشه اش فقط به عاطفه‌ی فردی توجه ندارد بلکه بیشتر به مسائل انسانی زمانه‌ی خویش می‌پردازد و همین امر سبب می‌شود که شعر شمس لنگرودی با همه‌ی صراحت و سادگی به سمت شعار گونگی پیش نرود.

منابع

۱. باژن. کیوان (۱۳۹۰)، تاریخ شفاهی ادبیات معاصر ایران، ویژه شمس لنگرودی، چاپ دوم، تهران، ثالث.
۲. باقی نژاد. عباس (۱۳۸۷)، انسان گرایی در شعر شاملو، چاپ اول، ارومیه، دانشگاه آزاد اسلامی.
۳. براهنی. رضا (۱۳۷۱)، طلا در مس، چاپ اول، تهران، نویسنده.
۴. داد. سیما (۱۳۹۰) فرهنگ اصطلاحات ادبی، چاپ پنجم، تهران، مروارید.
۵. سارتر. ژان پل (۱۳۸۸) ادبیات چیست، چاپ هشتم، تهران، مروارید.
۶. ستاری. جلال (۱۳۶۶) رمز و مثل در روانکاوی (ترجمه و تألیف) چاپ اول، تهران، توس.
۷. سروش. عبدالکریم (۱۳۵۸) مادر کجای جهان زندگی می‌کنیم، چاپ اول، تهران، پیام، آزادی.
۸. سید حسینی. رضا (۱۳۸۵) مکتب‌های ادبی، جلد سوم، چاپ چهاردهم، تهران، نگاه.
۹. شریعتی. علی (۱۳۵۸)، انسان و اسلام، چاپ اول، شرکت سهامی.
۱۰. لنگرودی. شمس (۱۳۹۰)، مجموعه اشعار، چاپ دوم، نگاه.
۱۱. ----- (۱۳۹۰)، شب نقاب عمومی، چاپ دوم، نگاه.
۱۲. ----- (۱۳۹۱)، پنجاه و سه ترانه‌ی عاشقانه، چاپ هفتم، آهنگ دیگر.
۱۳. ----- (۱۳۹۱)، ملاح خیابان‌ها، چاپ سوم، آهنگ دیگر.
۱۴. ----- (۱۳۹۱)، باغبان جهنم، چاپ پنجم، آهنگ دیگر.
۱۵. مختاری. محمد (۱۳۷۲)، انسان در شعر معاصر، چاپ اول، تهران، دوستی.
۱۶. معین. محمد، (۱۳۸۸)، اعلام، جلد اول و دوم، چاپ بیست و ششم، تهران، امیرکبیر.

مقالات:

